

بررسی مفهوم و کارکرد انسان، جهان و خدا در جهان‌بینی سکولار

سید حامد عنوانی^۱، زهرا پورسینا^۲، مهدی مشکی^۳

^۱ دکتری مبانی نظری اسلام و دانش آموخته حوزه علمیه قم.

^۲ دکتری فلسفه تطبیقی و عضو هیات علمی دانشگاه شهید بهشتی تهران.

^۳ دکتری اقتصاد و عضو هیات علمی موسسه امام خمینی.

نام نویسنده مسئول:

زهرا پورسینا

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۱۰/۰۹

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۱۲/۱۵

چکیده

سکولاریسم که نوعی دین قلمداد می‌شود ناظر به تفکری است که در آن ارتباط میان جهان و ماوراءالطبیعه انکار یا مهجور و یا لاقبل فاقد اعتبار می‌شود. از آنجا که این تفکر بصورت پنهان در جوامع دینی وارد شده و در رفتار دینداران تأثیر گذاشته است؛ شناخت آن ضروری است. مسأله‌ی این تحقیق آن است که «در جهان‌بینی سکولار مهم‌ترین ساحت‌های فکر و زندگی بشر چگونه تفسیر شده است؟» روش کتابخانه‌ای و تحلیل داده‌ها در بررسی مسأله نشان می‌دهد که جهان‌بینی سکولار، روش جدید زندگی بدون خدا را ارائه می‌کند؛ و در ساحت جهان‌شناسی، با نفی هرگونه رابطه جهان با عالم ماوراء و، به تبع، نفی قداست عالم، اینچنین القاء می‌کند که هر انسانی باید به تنهایی، جهان و کائنات را تفسیر کند؛ در این نگرش انسان جانشین خدا و موجودات مقدس می‌شود و این انسان است که رب جهان و حق مطلق است و باید اراده او بر جهان حاکم شود. فهم و ابلاغ جهان‌بینی الهی در کنار تبیین کارکردهای مادی و معنوی متوقع از دین می‌تواند مانعی در برابر آسیب‌های ناشی از حاکمیت نگرش سکولار باشد.

واژگان کلیدی: سکولاریسم، جهان‌بینی سکولار، ماوراءالطبیعه، حیات انسانی، دنیا-پرستی.

مقدمه

سکولاریسم ناظر به معنایی است که در آن ارتباط میان جهان و ماوراء الطبیعه انکار یا مهجور و یا لاقط فاقد اهمیت و اعتبار می‌باشد. خاستگاه سکولاریسم غرب است ولی با گذشت سال‌های متمادی در همه ملل، از جمله، ملت‌های غیرمسیحی منشأ تغییرات وسیع و عمیقی گردیده است. اصل بسیار مهم در فرایند پژوهش در موضوع سکولاریسم آن است که فروکاستن تفسیر و یا نقد سکولاریسم به مقوله‌ای سطحی و سیاسی، خود زمینه‌ساز و بستر مناسبی برای ورود آن در محیط عملی زندگی همگان و به خصوص دین‌داران شده است. این تفکر ابتدا به صورت یک ایده فکری - عقیدتی و در قالب معرفی شیوه‌ای نو در رسیدن به خوشبختی و سعادت وارد جوامع شد و سپس به صورت فرایندی تدریجی و با عنوان پرداخت هزینه پیشرفت و توسعه اجتماعی و گاه به بهانه تمدن و پیشرفت، با کنارزدن تمامی مدل‌های زندگی منطبق بر آموزه‌های اخلاقی - دینی وارد زندگی شخصی، خانوادگی و اجتماعی انسان‌ها شد، به نحوی که انسان‌های ورزیده نشده در فرهنگ‌های اصیل و حیانی با آغوشی باز با این فرایند مواجه شدند و آن را نسخه پیروزی و رهایی از غم دور افتادن از فرهنگ غرب مدرن تلقی کردند.

از سویی دیگر، جهان‌بینی مجموعه‌ای از آرا درباره ماهیت جهان و جایگاه آدمی در آن است. افکار و اعمال آدمیان به تمامه نشأت‌گرفته یا دست‌کم متأثر از جهان‌بینی آنان است. نوع نگرش انسان به خود و طبیعت پیرامونش، و نیز استنباطی که از خدا به عنوان برترین موجود هستی دارد، سه محور اساسی اندیشه بشری و بالتبع شاکله رفتاری او را تشکیل می‌دهد. هرچقدر انسان طبیعت را خادم خود و خویشتن را مبراً از ابعاد غیر جسمانی بداند و خدا را از حیثه معرفت خود دور سازد و جایگاه او را در نظر و عمل محدود کند، جهان‌بینی‌اش دنیایی‌تر و قهرماً سکولارتر خواهد شد. مواضع جهان‌بینی سکولار در سه بعد انسان و خدا، انسان و هموعانش و انسان و عالم خلقت ناشی از این است که در نظام سکولار، سؤالات اساسی انسان در ارتباط چهارگانه با خدا، خویشتن، جهان‌هستی و ممنوع چگونه پاسخ داده شود. بنابراین بررسی جهان‌بینی سکولار حول این سه محور اساسی، می‌تواند شناخت ما را نسبت به پیامدهای نظری و عملی سکولاریسم افزایش دهد. البته این مقاله در صدد نقد و پاسخگویی به این نوع جهان‌بینی نیست بلکه سوال این تحقیق آن است که سکولاریسم در سه حوزه‌ی خداشناسی، انسان‌شناسی و جهان‌شناسی چه نگرشی را برای بشر داشته است؟

پاسخ به این سؤال هنگامی اهمیت می‌یابد که در جوامع دینی رفتارهایی مشاهده می‌شود که برخاسته از تفکر سکولار است و شخص موحد بدون توجه به مبانی، رفتارهایی انجام می‌دهد که با تفکر سکولار هماهنگ است و این رفتارها به مرور سبک زندگی را سکولار و در نهایت مانع نگرش توحیدی به جهان می‌شود و جامعه دینی را - حتی - ناآگاهانه به جامعه‌ای سکولار تبدیل می‌کند.

هرچند در پیشینه این تحقیق آثار متعددی وجود دارد - که از جمله، می‌توان به مقاله «عقلانیت سکولار و قدسی در ساحت جهان دانی، جهان داری و جهان آرای» تألیف حمید پارسا که در فصلنامه آیین حکمت شماره ۱۶ تألیف شده و همچنین کتاب سکولاریسم از ظهور تا سقوط ترجمه سیدرحیم راستی تبار اشاره کرد - اما اثری که به صورت مضبوط جهان‌بینی سکولار را بررسی کرده باشد؛ مشاهده نشده است. در ادامه، ضمن بررسی معنای دقیق واژگانی «سکولار» و «سکولاریسم» به بررسی مهم‌ترین شاخصه‌های جهان‌بینی در سه موضوع خدا، انسان و جهان می‌پردازیم.

واژه‌شناسی

بررسی هر دو واژه «سکولار» و «سکولاریسم» به فهم مسئله کمک شایانی می‌کند

معنی لغوی و اصطلاحی واژه سکولار

برای کلمه سکولار معنای لغوی متعددی در منابع آمده است که برخی از آن‌ها معنای وصفی و بعضی معنای اسمی دارند. در معنای وصفی، معنای دنیوی یا مادی^۱ (Doniach, 1992, p.1117). و غیر مرتبط با دین^۲ (Webster, 1996, p1731) از

1. Worldly or material

2. Not pertaining to or connected with religion

دقیق‌ترین معانی وصفی این کلمه است که مصادیق آن برای موارد متعددی همچون امور غیرکلیسایی (Ibid)^۳، عرفی (Ibid)، غیرروحانی (Gould & Kolb, 1964, p.625)^۴ به کار رفته است. معنای اصطلاحی سکولار به معنای کفرآمیز^۵، کافر^۶، بی‌خدا^۷، بی‌دین^۸، بدعت‌آمیز^۹، بی‌ایمان^{۱۰} یا هر اصطلاح مشابه با این‌ها محدود نمی‌شود بلکه secular در مقابل تمام معانی مقدس، روحانی و الهی به کار می‌رود (Durham, 1950, p.275).

معنای لغوی واژه سکولاریسم

معنای متنوعی برای این واژه وجود دارد؛ نادینی‌گری، جداسدن دین از دنیا، دنیویت (بريجانيان، ۱۳۷۱، ج ۲: ۷۸۰) اعتقاد به اصالت امور دنیوی (بابایی، ۱۳۷۴: ۳۶۱) و دنیاپرستی (جمع پژوهشگران، بی‌تا: ۵۲۱). آموزش همگانی و سایر موضوعات بدون هدایت و رهبری پایه‌ها و اصول مذهبی (Webster's Encyclopedic, 1996, p.1731)؛ نیز اصطلاح سکولاریسم بر هر آن چیزی که غیرمذهبی است دلالت می‌کند (Akhavi, 2004, v.4, p.20).^{۱۱} دنیاپرستی دقیقاً آن چیزی است که با این لفظ مطابقت تام و تمام دارد (اعوانی، ۱۳۷۵: ۱۸). سکولاریسم، از یک وجه سلبی و یک وجه ایجابی تشکیل شده است. وجه سلبی آن رویگردانی از دین و کاهش سیطره معیارهای دینی است و وجه ایجابی آن اقبال به دنیا و حاکمیت معیارهای این جهانی در همه ابعاد زندگی است (بستان، ۱۳۸۸: ۸۴). به همین خاطر سکولاریسم در یک معنای گسترده نوعی دین قلمداد شده (William, 1967, V.13, P.36) که هم تبیین‌کننده جهان است و هم تعیین‌کننده ارزش‌ها (مشکی، ۱۳۸۸: ۵۱)، نوعی شیوه و تفسیر زندگی است که اشیاء و موجودات را در یک نظم طبیعی می‌بیند و برای خدا یا موجودات روحانی هیچگونه ارزشی در زندگی قائل نیست (همتی، ۱۳۸۵: ۱۰۴).

این «ایسم»ی که دینی نوین محسوب می‌شود دارای جهان‌بینی خاص خود است که در ادامه به بررسی آن پرداخته می‌شود

خدا در جهان‌بینی سکولار

خدا به عنوان مهمترین مسئله جهان‌بینی، مهمترین موضع سکولاریسم را به خود اختصاص داده است. نظریه‌پردازان سکولاریسم درباره خداوند دو دیدگاه عمده را مطرح کرده‌اند:

- عده‌ای در مقابل جزء لاینفک جهان‌بینی‌های خردمنشانه - یعنی وجود خدا- به این امر اکتفا کردند که از خدا به مثابه ساعت‌ساز بزرگ، طراح و بناکننده عالم یادکنند (گلدمن، ۱۳۷۵: ۷۴). خدایی که جهان را آفرید و با انجام این کار قوانین طبیعی مانند قانون حرکت و گرانش را نیز به وجود آورد تا جهان به وسیله آنان اداره شود. از این رو، خدا «علت نخستین جهان» است. لکن پس از اینکه یک بار جهان را آفرید، دست به کار دیگری نزد. بنابراین خدا ماشین دائم‌الحرکتی را اختراع کرده بود که به تنهایی و بدون دخالتی از جانب او برای همیشه به کار خود ادامه می‌داد. نتیجه این تفکر این شد که بگویند خدایی اکنون در کار نیست و از حوادث فعلی زندگی روزمره ما به دور است. در این صورت خدا به صورت یک اعتقاد عقلی صرف درآمد که شاید به عنوان فرضیه‌ای برای تبیین چگونگی آغاز خلقت ضروری باشد لکن در امور زندگی روزمره ما اهمیتی ندارد (ترنس استیس، ۱۳۷۷: ۱۴۴-۱۴۶؛ نک: حلبی، ۱۳۷۴: ۱۵۳-۱۵۴).

در این دیدگاه مداخله و تصرف خداوند در اداره جهان و مراقبت و نظارت مستمر او پذیرفته نیست، چرا که مراتب نازله وجود با مراتب عالی‌تر آن - در فرض وجود و اثبات مرتبه‌ای غیر مادی - مرتبط نیست و جهان مادی صرفاً نازلترین مرتبه در واقعیت

³. Not ecclesiastical

⁴. Lay

⁵. profane

⁶. Infidel

⁷. Godless

⁸. Inreligious

⁹. Heretical

¹⁰. Faithless

¹¹. The term secularism signifies that which is not religious

ذومراتب هستی نیست تا بازتابنده حکمت خداوند باشد، بلکه جهان مادی واقعیتی مستقل است، بدون هیچ‌گونه ارجاع و استنادی به مراتب عالی‌تر وجود و واقعیت (نصر، ۱۳۷۳: ۲۶۵-۲۶۶). بر این اساس ایده خدای خالق غیرمداخله‌گر علاوه بر کوتاه‌کردن دست ماوراءالطبیعه از حیات این جهانی، به دین‌داری نیز خاتمه می‌بخشید. شاید به همین خاطر است که در جوامع غربی عمل دینی بر حسب شاخص‌های عضویت و حضور در کلیسا پایین و باور عمومی به خدا همچنان بالا است (شجاعی‌زند، ۱۳۸۱: ۷۲). گاه در همین نظریه برای نفی ساحت تشریحی خدا، از خدای مرده^{۱۲} سخن به میان می‌آید، هر چند که واقعاً خدا را مرده ندانند. براساس دیدگاه سکولار، انکار وجود خدا یک روش زندگی است که انبوه فراوانی از مردم از آن پیروی می‌کنند؛ حتی به اعتقاد برخی از نویسندگان، نهضت‌های بیداری دینی مؤید علاقه به مذهبی‌اند که در آن خدا محدود به فکر انسان و رفاه اقتصادی انسان شده باشد. استدلال آنان این است که در وجود ما خلأیی وجود ندارد که لازم باشد به وسیله خدا پر شود و این واقعیت را که زندگی در جهان بدون اعتنا به وجود خدا هم خودش لذتی دارد بسیاری از مردم در دوره ما تجربه کرده و متوجه شده‌اند (هوردرن، ۱۳۶۸: ۱۹۷-۲۰۴).

کشیش دکتر گرینبرگ^{۱۳} در مقاله‌ای در مجله ریترز دایجست^{۱۴} تحت عنوان «خدا و مردم آمریکا»، مدعی شده است مردم علی‌الظاهر خدا را مستقیماً با اعمال و رفتار خود پیوند نمی‌دهند. این ادعا مستند به نتایج یک نظرخواهی عمومی در کشور آمریکا بود که در آن ۹۵ درصد مردم به وجود خدا اعتقاد داشته‌اند؛ اما در پاسخ به این سؤال که چرا آنان تلاش می‌کنند تا زندگی خوبی داشته باشند، فقط ۲۵ درصد از آنان دین را به عنوان یکی از ملاحظات برشمرده بودند و در جواب این سؤال که آیا دین به نحوی در زندگی‌شان تأثیرگذار است یا نه، ۵۴ درصد پاسخ منفی داده بودند. استیسی در بررسی ادعای این کشیش می‌گوید: چرا باید پیوند بدهند وقتی که در عین قبول اعتقاد دیرینه و سنتی به وجود خدا، معتقد هم هستند که خدا اصلاً کاری به حوادث و رویدادهای واقعی‌ای که در زندگی روزمره دور و بر آنان اتفاق می‌افتد ندارد و همه آنان را - از جمله اعمال خودشان - با علت‌های کاملاً طبیعی تبیین می‌کنند. این اعتقاد که همه رویدادها ناشی از علت‌های طبیعی هستند و خدا کاری به آنان ندارد - خواه آن را تصدیق کنیم خواه نه و حتی اگر به زبان انکار هم کنیم - فقط بخشی از آن چیزی است که نگرش نوین مسلم‌انگاشته است (ترنس استیسی، ۱۳۷۷: ۱۴۶-۱۴۷).

- برخی دیگر در موضعی افراطی، وجود خدا را از اساس انکار می‌کنند؛ علت این انکار خدا را گاه، نیافتن جایگاهی طبیعی برای او عنوان کرده‌اند و گاه به این دلیل که تصویری عقلانی از خدا را ممکن نمی‌دانند چون به زعم آنها اندیشه تکاملی جهان، وجود قدرتی شخصی، غایتمند، عادل و عشق‌ورزنده به مخلوقات را نفی می‌کند (دین‌پرست، ۱۳۸۱: ۶۹). عده‌ای نیز وجود خدا را مانع اصلی شکوفاشدن آزادی انسان به شکل کامل آن می‌دانستند و کوشیدند، برای وجود انسان به عنوان خدای جدید جشن بگیرند (حلبی، ۱۳۷۴: ۱۵۳-۱۵۴). از این رو عده‌ای مقوله خداپرستی مردم در طول تاریخ را صرفاً ناشی از تسلیم در برابر عقیده حاکم در دوران خاصی قلمداد کردند و برخی نیز مدعی شدند؛ خداگرایی در طول تاریخ برای ترساندن قشر بی‌فرهنگ جامعه بوده است (گلدمن، ۱۳۷۵: ۷۳-۷۴). البته واکنش‌ها در مقابل این تحولات دینی در جهان‌بینی سکولار، یکسان نبوده است؛ گروهی تسلیم نشده و همچنان بر آئین سنتی خود پافشاری می‌کنند که توده نادان لقب می‌گیرند و عده‌ای که الفاظ الهی را به کلی خرافه می‌دانند در عین حال طبقه با فرهنگ قلمداد می‌شوند؛ اینان بر این باورند که دین باید به نوعی به «بیان اصول» اکتفا کند. اصولی که تأثیری بر فعالیت‌های کلان زندگی نداشته باشد و از این‌رو مؤمن‌بودن مستلزم پذیرفتن جزمی تمامی قوانین دین نیست بلکه پذیرش آن بخشی از دستورات دینی که خود شخص صریحاً آن را به رسمیت می‌شمارد، کافی است. یعنی ابایی از تقلیل دین لاهوتی به دین ناسوتی وجود ندارد. چون روزگاری که زندگی روزانه زیر نفوذ تصورات دینی بود، پایان یافته و اکنون آنچه مهم است، زندگی اقتصادی است که در آن زندگی، فعالیت اقتصادی، نقشی اساسی در قلمرو زندگی دارد و دین باید به زندگی فردی محدود شود چرا که القاء اینکه زندگی ایمانی، انسان‌ها را به نادانی، خرافی‌گری، عقب‌ماندگی اقتصادی و فقر دچار می‌کند، نتیجه‌ای جز این نداشت که اهرم‌های لطف و ترس از نیروهای ماورای طبیعی از انسان‌ها گرفته شود (همان: ۱۰۸-۱۰۹).

¹². God is dead

¹³. Green Berg

¹⁴. Readers Digest

جهان‌بینی سکولار در موضوع اصل وجود خدا، مستلزم تکذیب نبوت، معارضه بین غیروحی با وحی و کنار گذاشتن گزاره‌ها و آموزه‌های وحی است (اعوانی؛ احمدی، ۱۳۷۵: ۳۱-۳۳)؛ چرا که امر قدسی پدیده‌ای نامشکوف و غیرقابل دسترس است (محمدی، ۱۳۷۷: ۲۳) دین از نظر تفکر سکولار تریاک آدمیان است تا به مردم یک نوع شادمانی موهوم بدهد. پس با نقد دین انسان توهم‌زده سر عقل آورده می‌شود تا ببیندیشد، واقعیت زندگی‌اش را شکل دهد و بر مدار راستین ذات خویش گردش کند (همیلتون، ۱۳۷۷: ۱۴۱-۱۴۲). حتی بسیاری معتقد شدند سکولاریسم با دین‌داری به هیچ عنوان قابل جمع نیست و برای برخی دیگر دین صرفاً به عنوان یک رابطه روحانی شخصی میان انسان و خدا و دیگر حقایق فوق‌طبیعی مطرح شد، مشروط بر اینکه این رابطه، کمترین نقشی در برون و در صحنه‌های اجتماعی و دنیوی بشر نداشته باشد (ویلیم، ۱۳۷۷: ۱۹۶؛ لاریجانی، ۱۳۷۵: ۴۳)

موضع سکولاریسم در باره‌ی «جهان هستی»

در جهان‌بینی سکولار مبارزه با دین مستلزم مبارزه با جهانی خرافی است که بر اساس نظریات عامیانه درباره این جهان، رنگ و بویی روحانی پیدا کرده است (همیلتون، ۱۳۷۷: ۱۴۱-۱۴۲) به طور کلی، جهان‌بینی سکولار در موضوع تفسیر جهان هستی در مقابل سه اعتقاد عمده دینی در این باره است:

- جهان‌بینی سکولار، در برابر اینکه ذاتی الهی وجود دارد که عالم را آفرید و آن ذات به دور از احاطه علمی است، چنین بیان می‌دارد که باید هر چه در جهان مادی روی می‌دهد دقیقاً با علّت‌ها متعین شود. چون علم اتم‌گرایانه فرمول هر ماده متشکل از اتم را شامل همه عالم می‌داند و مدّعی است چیزی وجود ندارد که از اتم تشکیل نشده باشد حتی روح آدمی (ترنس استیس، ۱۳۷۷: ۱۸۰)

- جهان‌بینی سکولار در مقابل طرح یا هدفی الهی و متعالی که برای کیهان رقم خورده است؛ مدّعی است که هر انسانی حق دارد رأساً جهان و کائنات را بفهمد و تفسیر کند (لاسکی، ۱۳۵۳: ۱۶۸).

- در مقابل دیدگاه جهان‌بینی وحیانی که مطابق آن جهان دارای نظام اخلاقی است و مخلوقات در قبال خالق مشرّع خویش مکلفند؛ جهان‌بینی سکولار چنین القا می‌کند که چون دین اصولاً تحقق خیالی ذات بشری است و انسان‌ها برای بهره‌برداری از طبیعت آزادند، جهان نظام اخلاقی ندارد (ترنس استیس، ۱۳۷۷: ۱۷۳).

انسان در جهان‌بینی سکولار

بررسی انگاره انسان در جهان‌بینی سکولار منوط به بررسی جایگاه و نقش انسان در جهان هستی، اخلاق و منش انسانی و حیات و سرانجام انسان در جهان‌بینی سکولار است که بدان پرداخته می‌شود.

جایگاه و نقش انسان در هستی

گسترش نفوذ سکولاریسم با طرد و نفی ماورا موجب تمرکز بر ساحت جسمانی انسان شد؛ تمرکزی که القا کرد انسان فقط همین جسم متعلق به دنیاست تا با اهمال نسبت به سرشت روحانی و توجه صرف به بعد جسمانی او فی الواقع اهمیت حقیقت انسان بودن نفی شود (دین‌پرست، ۱۳۸۱: ۶۹)؛ در گذشته مقوله انسان از لحاظ دینی، اخلاقی، و عرفانی بررسی می‌شد تا ارتباط حقیقی انسان با علّت فاعلی‌اش نمایان شود. از این رو وظیفه انسان در عبادت و بندگی و انجام مناسک شرایع جستجو می‌شد ولی با چیره‌شدن علوم مبتنی بر جهان‌بینی سکولار، انسان‌شناسی، یا به معنای طبیعی آن در نظر گرفته شد تا جسم و کالبد او را بشناسند؛ یا به معنای فرهنگی آن تا نحوه فعالیت‌های او را بفهمند؛ چنانچه انسان‌شناسی بررسی اصل و تبار انسان، همراه با رشد مادی، اجتماعی، فرهنگی و رفتاری او در گذشته و حال، معنی شد.

با نهادینه‌شدن تعاریف مادی از انسان بدون شناخت سرشت و هدف از خلقت او نظریه‌های گوناگون با صبغه سکولاری درباره انسان مطرح شد؛ تعدادی از این نظریه‌ها عبارت بودند از ۱- آنتروپومتری^{۱۵} که به بررسی تطبیقی استخوان‌های انسان از اقوام

15. Anthropometry

ابتدایی تاکنون می‌پردازد. ۲- آنتروپوسنتریزم^{۱۶} که در آن انسان تنها موضوع و یگانه غایت فلسفه قرار می‌گیرد. ۳- آنتروپو جنسیز^{۱۷} که بررسی می‌کند که حدوث انسان و ریشه و تبار او چیست. دانشمندان این علم اجداد بوزینه‌وار^{۱۸} را برای انسان پذیرفته‌اند و به ترتیب از اوسترالوپتیکاس^{۱۹} شروع کرده و به هوموارکتاس^{۲۰}، نئاندرتال^{۲۱}، هوموساپین^{۲۲} تا انسان کنونی رسیده‌اند. ۴- آنتروپوسوفی^{۲۳} که به معنی حکمت انسان است و چهره اصلی این نظریه علمی، خداساختن^{۲۴} ذات انسان و تجلی الوهیت در انسان مخلوق است. ۵- آنتروپوسوشیالوجی^{۲۵} که نظریه‌ای ارتجاعی و نژادگرایانه لقب گرفته، استدلال می‌شود که میان پایگاه افراد و صفات و ویژگی‌های تشریحی و اندام هر انسان، پیوند نزدیکی وجود دارد (حلبی، ۱۳۷۴: ۱۵-۲۰).

در این نگرش جدید، هستی انسان به منزله دایره‌ای دیده می‌شد که محیط او همه جا و مرکز آن هیچ جا نیست. در این ایام فیلسوفانی چون منتسکیو^{۲۶}، ولتر^{۲۷}، کانت^{۲۸} و هگل^{۲۹} تعریف انسان‌شناسی تاریخی، حقوقی و سیاسی را مطرح ساختند و بسط دادند. در قرن نوزدهم با گسترده‌گی علوم اجتماعی و تخصصی‌تر شدن علوم، هر دانشمندی در حیطه تخصصی خودش به انسان پرداخت و از این رو انسان در کلیت‌ش دیده نمی‌شد. به عنوان نمونه فروید^{۳۰} انسان را بر پایه عقده‌ها^{۳۱} و طرد^{۳۲} امیال تحلیل کرد و مارکس تولید اقتصادی را تنها کلید و وسیله عام برای فهم انسان شناخت (حلبی، ۱۳۷۴: ۱۰۶-۱۱۳). نظریه زنجیره عظیم هستی که عموماً تا سده هیجدهم پذیرفته شده بود، تبیینی از نظم سلسله مراتبی در میان ساده‌ترین تا پیچیده‌ترین موجودات طبیعی را مطرح می‌ساخت؛ از کانی به گیاهی پس از آن حیوانی و انسانی و سرانجام به موجودات متعالی برتر از انسان. در این نظریه دانشمندان بایستی برای شناخت اشکال واسطه و میانی کوشش کنند. در این نظریه شامپانزه، حلقه مفقوده میان حیوانیت و انسانیت بود همانطور که پیوند میان گیاهان و حیوانات، گیاهان جانورسان مثل اسفنج‌ها بودند. البته بعدها دانشمندانی مثل کارل فون لینه^{۳۳} به ویژگی ممتاز انسان در به کاربردن عقل اهتمام کردند و تفاوت انسان و شامپانزه را در ماهیت فرهنگی نوع انسانی دانستند و سپس آثار بوفن^{۳۴} و بلومباخ^{۳۵} به برخورداری انسان از «دست» اشاره کردند و این امتیاز را علت قادرشدن انسان اعلام کردند و سخن گفتن، خندیدن و گریستن انسان را مطرح کردند (همان: ۱۱۸-۱۲۲).

از این مباحث مفاهیم «تبدل»^{۳۶} و «تحول»^{۳۷} به ظهور رسید. بدین ترتیب که با تقلیل اعتبار آموزه‌های دینی به بهانه غیرعلمی بودن، انسان‌شناسی محدود به روانشناسی مبتنی بر تجربه و آزمایش شد. جوهره این روانشناسی جدید آن شد که امیال و شهوات طبیعی بشر شناخته شود تا در جامعه معیار اینکه کدام یک از امیال و شهوات ارضاشدنی است، تنها عقل و منطق باشد. این عقل و منطق است که به انسان اجازه می‌دهد از امیال و خواهش‌های درونی و طبیعی خود پیروی کند (لاسکی، ۱۳۵۳: ۱۶۶-۱۶۷).

16. Anthropocentrism
17. Anthropogenesis
18. Apelike
19. Australopithecus
20. Homo erectus
21. Neanderthal
22. Homo sapiens
23. Anthroposophy
24. Deification
25. Anthroposociology
26. Montesquieu
27. Voltaire
28. Kant
29. G. W. F. Hegel
30. S. Freud
31. Complexes
32. Repression
33. Carl von Linne
34. Georges Buffon
35. Blumen Bach

^{۳۶}. فرایندی که در آن ساختمان موروثی یک سلول یا یاخته دگرگون می‌شود.

^{۳۷}. Transformation: نظریه‌هایی که بنابر آن یک نوع به نوع دیگر تغییر شکل می‌دهد و تکامل می‌یابد.

۱۶۸). در همین فضای ذهنی است که گفته‌اند اگر مشغولیت اصلی تفکر سنتی، اثبات وجود خدا بود، وظیفه تفکر معاصر، اثبات وجود انسان است (حلبی، ۱۳۷۴: ۱۵۴).

بنابراین در سیر شناخت انسان و نقشی که ماهیت انسان در جهان‌بینی سکولار ایفا می‌کند، با اتکا به تحقیقات و پژوهش‌های علمی و عقلی بدون استناد به وحی، انسان صرفاً وسیله‌ای برای آبادی دنیا معرفی شد (کامران، ۱۳۸۰: ۳۶۴-۳۶۶). ثمره این جریان فکری این شد که معرفت به خدا، دین و تکالیف دینی وجود نداشته باشد و این که انسان می‌تواند به کمک عقل^{۳۸} همه مشکلات خود را حل کند و به مدد آزادی هر آنچه خواهان آن است را به دست بیاورد و به هدف اصلی خود یعنی سعادت دنیوی برسد. این شرایط موجب گردید که وی از آن روحیه‌ای که خود را در برابر انجام تکالیف الهی موظف می‌دانست عدول کند و به صورت انسانی درآید که گمان می‌کند خود توانایی به وجود آوردن قوانین مورد نیاز را دارد و اگر خداوندی هم باشد لزومی ندارد برای او تعیین تکلیف کند (ماهرزاده، ۱۳۷۵: ۱۷).

سرانجام انسان سکولار بر خلاف انسان گذشته، فقط به تفسیر جهان قانع نیست و خود را در این عالم موجودی منفعل نمی‌بیند. انسان جدید، انسان متصرف است. او شکل موجود عالم را نمی‌پذیرد و معتقد است که باید تا آنجا که می‌تواند در مجموعه این عالم تغییرات پدید آورد. در چشم انسان سکولار، در این عالم هیچ چیز قطعی شده و تمامیت یافته و غیرقابل تغییر وجود ندارد؛ چراکه این نحوه از خلقت، لزوماً بهترین نحوه و مطابق با بهترین نقشه و طرح نیست. چون معتقد است که باید جهان را آنچنان که خود می‌خواهد بسازد و ضرورتی ندارد که جهان را آن‌گونه که ساخته‌اند، تحویل بگیرد. انسانی که به قسمت خود راضی بود، با این طرز تلقی، جای خود را به اندیشه متصرفانه و غیرقانعانه در جهان داد چون برای او دوران، دوران تغییر است نه تفسیر محض (سروش، ۱۳۸۰: ۴۲۰-۴۲۱).

جهان‌بینی سکولار با ارائه این هویت از انسان، دستاوردهایی نیز برای انسان‌ها داشته است؛ از جمله وابستگی پاک‌پاکی انسان به نیت او، دوستی و ارتباط با پیروان مذاهب دیگر، عدم اهمیت نوع مذهب در رسیدن به حقیقت، افزایش تردید در آموزه‌ها و استدلال‌های دینی، تساهل و مدارا (کاهش تعصب‌ورزی)، تمایل افراد به حکومت غیردینی، توجه فرد به ضرورت‌های زندگی دنیوی و مسائل آن (کافی، ۱۳۸۸: ۷۱).

انسان سکولار انسانی است معترض در برابر انسان آرام سنتی، طالب تغییر جهان نه فقط طالب تفسیر جهان، طالب انقلاب نه فقط اصلاح، فعال نه منفعل، قانع به شک نه طالب یقین، طالب وضوح و سبب‌دانی نه حیرت و راز، طالب بطر و طرب نه اندوه و فراق، در یاد زندگی نه در یاد مرگ، طالب حقوق نه فقط تکالیف، صاحب هنر مبدعانه نه فقط تقلید از طبیعت، متوجه به بیرون نه فقط درون، محب دنیا نه تارک دنیا، متصرف در دنیا و واجد اخلاق در خور آن نه فقط متمتع از دنیا، به کار گیرنده عقل برای نقد نه فقط فهم، غافل از بندگی و مباهات‌کننده به صانع بودن و غافل از مصنوع بودن خویش (سروش، ۱۳۸۰: ۴۲۳-۴۲۲). همین مفاهیم موجب فروپاشی این اعتقاد شد که جهان یک نظام اخلاقی است (والتر ترنس، ۱۳۷۷: ۱۷۱).

آنچه دانشمندان سکولار درباره سرشت انسانی بیان کرده‌اند می‌تواند بینش سکولاریستی این افراد را در مقوله انسان‌شناسی نشان دهد:

- فرویدگرایان معتقد شدند که انسان سرشتی اهریمنی دارد؛ از خصایصی همچون غریزه جنسی و پرخاشگری برخوردار است که صرفاً با قراردادهای اجتماعی سرپوش گذاشته می‌شود.

- تجربه‌گرایان^{۳۹} - مثل هابز - که گفتند: انسان فقط در جهت منافع خود حرکت می‌کند.

- سودگرایان^{۴۰} معتقد شدند همه اعمال انسان حاصل منفعت‌جویی است.

- اتولوژیست‌ها^{۴۱} انسان را فطرتاً شرور دانستند که با نیاز به پرخاشگری بر ضد هم‌نوعانش به دنیا می‌آید (حلبی، ۱۳۷۴:

۱۴۸-۱۴۵ و ۱۵۷).

^{۳۸} نظرات مبنایی سکولاریسم مثل خردگرایی مستقل از وحی، ریشه در فلسفه یونان دارد چنانچه ارسطو معتقد بود طبیعت انسانی را می‌باید تابع

عقل ساخت (نک: تریگ، ۱۳۸۲: ۴۶).

^{۳۹} Empiricists

^{۴۰} Hedonists

^{۴۱} Ethologists

متفکران سکولار در مقابل این سوال که برای به‌سازی آینده انسان چه باید کرد پاسخ‌هایی متفاوت - ولی همگی سکولاری - دادند:

فرویدی‌ها معتقد شدند چشم‌انداز جهان تاریک است و ریشه مشکلات انسان در سرشت خودخواهانه اوست. اینان پیشنهاد می‌دهند که با تشویق غرایز زندگی‌بخش مثل جنسیت و تضعیف غرایز ویرانگر مثل پرخاشگری، به آینده انسان کمک شود. نوفرودی‌ها با بیان اثرات منفی اجتماع، معتقد شدند اگر بتوان جوامع را تغییر داد تا نقاط قوت تقویت شود، انسان سرنوشت بهتری خواهد داشت. اینان هدف غایی پیشرفت انسانی را در اجازه‌یافتن مردم در بروز خلاقیت‌های خویش می‌دانستند. مارکسیست‌ها، راه حل مشکلات انسان را ایجاد اجتماعی سوسیالیستی که در آن همگی در ابزار تولید و فرآورده‌ها سهیم باشند، می‌دانستند. رفتارگرایان هدف نهایی از پیشرفت بشر را در بقای نوع بشر جستجو کردند؛ اینان بیان می‌داشتند که محیط‌های انسانی باید صرفاً احتمال بقاء را - مانند صلح، سازندگی و غیره - افزایش دهند. تجربه‌گرایان پیشرفت انسان را در گرو استفاده از داده‌های تجربی برای پیش‌بینی و کنترل رفتار انسانی اعلام کردند. سودگرایان گفتند: چون پیشرفت حاصل بیشترین سود عاید برای بیشترین مردم است، بنابراین اجتماع باید رفتارها را در این سمت و سو کنترل و هدایت کند.

انسان‌مداران به دو دسته تقسیم شدند؛ عده‌ای معتقد شدند با به رسمیت شناختن امیال فطری انسانی، کلید به‌سازی کیفیت زندگی انسان در بروردادن نیروهای درونی نهفته است تا، در مواجهه با فشارهای محیطی متعارض، کنار گذاشته نشوند. عده‌ای دیگر بر این باور شدند که رمز به‌سازی وضعیت انسان در افزایش میزان تأیید است؛ چون در نظر آنان انسان زمانی پیشرفت می‌کند که مورد تأیید نامحدود دیگران قرار بگیرد. عده‌ای دیگر از انسان‌مداران که به انسان‌مداران اگزیستانسیالیست^{۴۲} معروف شدند خود به سه گروه تقسیم شدند: گروه اول ارتقای وضعیت انسان‌ها را در بازیافتن حس اراده او جستجو کردند؛ دسته دوم، معتقد شدند انسان‌ها بایستی از یأس و تنهایی برهند، چون هر انسانی نیاز دارد تا با یافتن چیزی یا کسی که بتواند برای خاطر آن زندگانی کند به حیاتش معنا بدهد. دسته‌ی آخر اگزیستانسیالیست‌ها که به اگزیستانسیالیست‌های خدا‌باور شهرت یافتند، معتقد شدند هدایت به سمت اعمال آزادانه و تسریع پیشرفت انسان، به تعمیق رابطه‌ی دو جانبه، صریح و صادقانه بین خدا و مردم بستگی دارد (حلبی، ۱۳۷۴: ۱۶۴-۱۶۳). بدین ترتیب سکولاریسم پیوند عارفانه و مقدس‌مآب دینداران سنتی با جهان را تبدیل به پیوندی عقلانی کرد و از این رهگذر تفسیری نوین از مقام خلیفه‌الهی انسان ارائه نمود تا در پرتو اصولش مبانی متافیزیکی را درهم شکند (زمردی، ۱۳۸۳: ۹).

اخلاق انسانی در جهان‌بینی سکولار

اخلاق در نگرش دینی و سنتی بر وجود خدای ناظر و حاضر و ارزش‌های دینی متکی بود. اعتماد فقط به کسانی شایسته بود که از خداوند بترسند؛ ولی آنچه که سکولاریسم پایه‌گذاری کرد مشعر به اخلاق بدون خدا است که عمدتاً سودانگار (اصالت نفع یا یوتیلیتاریانیسم^{۴۳}) است و زندگی مرفه و شاد انسان را در حیات این‌جهانی و مادی دنبال می‌کند^{۴۴} که به آن اخلاق سکولار نام می‌دهند (محمدی، ۱۳۷۷: ۳۹-۴۰). این همان چیزی است که علامه جعفری از آن با تعبیر فاجعه یاد می‌کند و می‌نویسد:

نفوذ تفکرات سکولاریستی به زندگی بشر تبدیل به فاجعه‌ای شد که ناشی از حذف عظمت‌ها، اصول اساسی و ارزش‌های انسانی گذشته و بیگانگی انسان‌ها از جهان‌هستی، ممنوع خود، خداوند [بود] و در آخر به بیگانگی از خویشتن منجر گشت (ویلیم، ۱۳۷۷: ۲۲۰)

سکولارشدن اخلاق انسان‌ها اتفاقی است که در طول قرن‌ها و در پس اتفاقات گوناگونی نضج گرفت. شناخت بعضی از این رویدادها که بشریت را به سمت اخلاق بدون خدا سوق داد در شناخت اخلاق سکولار مهم است.

^{۴۲} اگزیستانسیالیسم (Existentialism) در واقع نوعی انسان‌گرایی به معنای عام کلمه است که نسبت به انسان و تحقق یافتن وجود اصیل او تأکید بلیغ دارند ولی لزوماً مثل بسیاری از اومانیزم‌ها انسان را یگانه خالق معنا و آفریننده ارزش نمی‌داند. (عبدالرسول بیات و دیگران، ۱۳۸۱: ۲۵-۳۴)

^{۴۳} Utilitarianism

^{۴۴} رجوع شود به واژه Hedonisme و ریشه‌های شکل‌گیری آن

اعتماد انسان به باورهای سنتی سه بار توسط پژوهشگران علوم با نظریه‌های کپرنیک، داروین و فروید به شدت آسیب دیده است. تا قبل از این سه واقعه، تصور عمومی از جایگاه انسان در عالم این بود که خداوند تمام هستی را آفریده و وظیفه اصلی انسان حفظ این امانت الهی است؛ انسان امانتداری شایسته است که در لوای زندگی دینی از عهده حفظ این امر بر می‌آید. پس از نهادینه شدن این سه ضربه علمی به این پندار، انسان‌ها به سمت نوعی نسبی‌گرایی پیشرفتند که در آن اصول اخلاقی جای خود را به قواعد مبتنی بر احساسات اشخاص داد؛ چرا که ایشان، از اینکه اعتقادات یقینی‌شان در پس نظریه‌های علمی نابود شد، این نتیجه را گرفتند که هیچ مطلق وجود ندارد و هیچ حقیقت و هیچ اصول اخلاقی، به جز آنچه منفعت‌طلبانه باشد، ارزش بحث ندارد. اولین ضربه از سوی کپرنیک به انسان‌ها وارد شد که می‌توان آن را «خارج‌راندن انسان از مرکزیت هستی» لقب داد. نظریه کیهان‌شناختی کپرنیک، که توسط گالیله ادامه یافت، زمانی مطرح شد که جهان‌بینی حاکم قرون وسطایی این بود که خداوند عالم را ثابت آفرید و انسان را در مرکز عالم قرار داد. طبق نظریه کپرنیک زمین در جای خود ثابت نیست، بلکه به همراه سیارات دیگر به دور خورشید می‌گردد و بدتر اینکه ممکن است خورشیدهای دیگری با سیارات دیگری و حتی حیات‌های دیگری وجود داشته باشد. از این نسبیّت فیزیکی، راه برای نسبیّت اخلاقی و دینی باز شد. چون فیزیک‌ای که در حال طرد بود به شدت توسط دین و اولیای دینی حمایت می‌شد. این حمایت باعث شد به سایر آموزه‌هایی که توسط دین حمایت و تبلیغ می‌شد به دیده تردید نگریسته شود چراکه ممکن بود در زمان نه چندان دور، آنها نیز مورد انکار واقع شوند.

ضربه دومی که توسط داروین زده شد، ضربه زیست‌شناختی‌ای بود که آن را «تبدیل انسان به حیوان» لقب دادند. در این نظریه، انسان نه توسط خدا، بلکه در اثر فرایندهای طبیعی پدید آمده است و از نسل گونه‌های پیشین حیوانی است و این اهانتی صریح به تمام الهیات بود. تأثیر این نظریه این بود که اولاً نیروهای تکاملی - که برای نیاز به بقا سازگار شده‌اند - حیات انسانی را کنترل می‌کند نه خدا، ثانیاً انسان هم‌اکنون حیوان به شمار می‌رفت. پس حس اخلاقی یا تلاش‌های آگاهانه اخلاقی برای انسان، مبارزه در برابر این نیروی تکاملی قلمداد شد.

ضربه سوم توسط فروید نواخته شد. استدلال‌های روان‌شناسانه فروید، یک دموکراسی درونی از طبایع متخاصم غریزه و قدرت را جایگزین سلسله مراتب اخلاقی بیرونی سنتی، که همواره هدایت‌گر نوع انسان بود، ساخت تا مردم دیگر خود را موجوداتی اخلاقی نپندارند بلکه حیوانی بدانند تابع غریزه، که باید با نیروهای درونی خود کنار بیاید.

نظرات مارکس و انیشتین را باید دو ضربه متمم دانست که به این جریان کمک کرد؛ مکتب مارکس استدلال کرد که تاریخ، طبق قوانین جبری و مبتنی بر طبقه، پیش می‌رود و انسان صرفاً سوار بر ارابه تاریخ است و بندهایی که در دست دارد به گمانش زمام اربه است. نظریه نسبیّت انیشتین، همه نسل‌ها را با اثبات این موضوع که تمام جنبش‌ها در کیهان نسبی است، آشفته ساخت. سکولارها از این نظریه که بالا و پایین مطلق وجود ندارد، القا کردند درست و نادرست مطلق هم نباید باشد و این القا مردم را مجاب کرد که اصول اخلاقی را، خود، باید طراحی کنند (گاردنر، ۱۳۸۶: ۵۰-۵۴؛ و نیز نک: نصر، ۱۳۷۳: ۲۷۲).

از سویی دیگر برای شناخت یکی از زیربنایی‌ترین ارکان اخلاق سکولار، باید به ذهن‌گرایی پرداخت که معتقد است هیچ ارزشی در جهان نیست؛ ارزشها فقط در اذهان انسان‌ها وجود دارند. انسانی که سکولاریسم می‌سازد به این باور رسیده است که ارزش‌های اخلاقی ذهنی‌اند. سکولاریسم انسان‌ها را به هیچ هدفی جز هدف‌های انسانی نائل نمی‌کند و نتیجه این فرایند جز این نیست که انسان‌ها خیر و شر را به گونه‌ای تبیین کنند که فقط آرمان‌های انسانی را تأمین نماید که بالتبع ارزش‌های اخلاقی صرفاً ذهنی می‌شوند نه عینی (استیس، ۱۳۷۷: ۱۷۳-۱۷۶). با حفظ این مقدمه باید گفت، در جهان‌بینی سکولار، چون امیال و هدف‌ها از فردی به فرد دیگر تفاوت دارند، خوب یا صواب آن چیزی است که با هدف‌های یک فرد موافق است. در این صورت چون هدف‌های یک فرد یا مجموعه‌ای از افراد با هدف‌های فرد یا مجموعه دیگر فرق دارند، آنچه برای یک فرد یا مجموعه‌ای از افراد خوب است، برای دیگری لزوماً خوب نخواهد بود؛ یعنی خنثی، یا ممکن است، بد باشد. بر این اساس است که هابز^{۴۵} از قضیه «هر انسانی آنچه را خوشایند و دلپسند خود اوست خوب می‌نامد» - که مفاد ذهن‌گرایی است - به قضیه «چیزی به عنوان خیر مطلق (بدون لحاظ نسبت و رابطه) وجود ندارد» - که مفاد نسبی‌گرایی است - می‌رسد و اعلام می‌کند که اخلاق امری انسانی است و ریشه

در سرشت انسان دارد. وجه این انتقال این گونه است که از آنجا که هر فردی از حیث سرشت با دیگری متفاوت است، در خصوص تشخیص خیر و شر نیز با یکدیگر تفاوت دارند.

به این ترتیب یکی دیگر از چهارچوب‌های جهان‌بینی سکولار این است که علم‌مداری به ذهنی‌گرایی بینجامد و ذهنی‌گرایی به نسبی‌گرایی. بنابراین باید گفت جهان‌بینی سکولار از حیث نظریه اخلاقی‌اش نسبی‌گراست (همان: ۱۸۱-۱۸۴). پس کسی که الهیات و متافیزیک، خدای کهن و بشر کامل و غیر طبیعی را رد می‌کند، معانی را در ذهن‌گرایی می‌یابد (بل، ۱۳۸۰: ۱۶۸). شاهدهی که برای این امر یعنی صحت نسبی‌گرایی اخلاقی ارائه می‌دهند این است که گاهی چیز واحدی در یک فرهنگ خوب و در فرهنگ دیگری بد انگاشته می‌شود؛ و این نشانگر عدم وجود اطلاق در خیر و شر امور است و این نگرش جزئی از ذخیره فکری عوام‌الناس شده است (ترنس استیس، ۱۳۷۷: ۱۸۵-۱۸۷). در این رهگذر فلسفه‌های اجر و پاداش جهان دیگر نیز تبدیل به فلسفه‌های لذت و رضایت در این جهان شد و از این رو چنین تفکری شکل گرفت که نظم دنیای کهن باید عوض شود و افراد برای پی‌ریزی دنیای جدید باید بر مبنای اهداف سکولار سوق داده شوند (لاسکی، ۱۳۵۳: ۲۷).

استیس نسبی‌گرایی را به دو معنا می‌گیرد: نخست نسبی‌گرایی مقبول، که طبق آن اعتقادات و معیارهای اخلاقی از فرهنگی به فرهنگ دیگر فرق می‌کند و دوم - که منتج از ذهن‌گرایی و شامل بحث مورد نظر ماست - این که اندیشه‌های اخلاقی هر جامعه‌ای برای همان جامعه صحیح است و به این ترتیب اعتقادات اخلاقی در فرهنگی که آن را می‌پذیرد، صحیح است. بنابراین صرف تفاوت در اعتقادات و حکم به صحت اعتقادات دو چیز متفاوت است (ترنس استیس، ۱۳۷۷: ۱۸۹-۱۸۸). سکولارها برای تحکیم این نظر گفته‌اند: هیچ حقیقت اخلاقی جهانی واحدی وجود ندارد که معیاری باشد تا بتوان بر اساس آن درباره همه اعتقادات اخلاقی گوناگون داوری کرد و آنچه موجود است، فقط اعتقادات اخلاقی گوناگون در فرهنگ‌های مختلف است و هر عقیده‌ای معیار حقیقت اخلاقی خودش است. بنابراین سؤال از این مسئله که آیا چیز خاصی واقعاً خوب است یا نه، بر اساس نسبی‌گرایی سکولار، سؤال بی‌معنایی است (همان: ۱۹۱-۱۹۰).

طیف جدیدی از نسبیت‌گرایان اخیراً پای احساسات، عواطف و یا گرایش‌های مختلف را نیز به میان آورده‌اند تا آنها نیز ذهنی و متغیر باشند، بدون وجود معیاری عینی برای داوری در میان آنها. البته باید دانست که یکی از دلایلی که مردم نسبی‌گرایی اخلاقی را به آسانی و بدون انتقاد می‌پذیرند یا به خاطر خلطی است که بین این دو دسته معنا^{۴۶} برایشان حاصل می‌شود - یا برایشان ایجاد می‌کنند - و یا به خاطر هم‌ارزپنداشتن این دو معناست و یا به لحاظ این است که برای بسیاری از مردم، معنای دوم، نتیجه طبیعی و قهری معنای اول است. انسان‌شناسان با انتشار نتایج تحقیقات انجام‌گرفته از فرهنگ مردم بدوی و مقایسه آن با فرهنگ امروزی مردمان، زمینه را برای این‌گونه مغالطه‌ها فراهم می‌کنند؛ بنابراین هر چند مطابق سکولاریسم اصول و مبانی اخلاق مضمحل است ولی مردم تا حدودی از باب عادت صرف، به اخلاقی بودن ادامه می‌دهند؛ همانند انجام رفتارهایی با انگیزه‌های نوع‌دوستانه. بر این اساس است که برخی فروپاشی کنونی اخلاق بین‌المللی را ناشی از نسبی‌گرایی سکولار می‌دانند (همان: ۱۹۶-۱۹۷).

از سویی دیگر، با رشد خردگرایی سکولار و صنعتی شدن جوامع، قوانین اجتماعی در اجتماعات سنتی که بر پایه اخلاق و مذهب بود، جای خود را به اصول عقل‌گرا، فنی و دیوان‌سالار امروزی دادند؛ و جهانی ساخته شد که مبنای اخلاقی پیشین خود را از دست داده و در چنین محیطی است که دین باز هم اهمیتش را از دست می‌داد (همیلتون، ۱۳۷۷: ۳۰۲). در این فرایند اخلاق‌زدایی، فرد یا گروه دینی خود را با جهان بیرونی انطباق داده و به جای امور ماورایی، توجه خود را بیشتر به امور دنیوی مبدول می‌دارد و به عنوان نمونه خود را وقف خداوند کردن به معنای خود را وقف خلق خدا کردن قلمداد می‌شود. سرانجام این فرایند این شد که به عناوین غیردینی، لباس دینی پوشانده شد و بدین واسطه نقش دین به بنیادهای شخصیتی انسان‌ها معطوف شد تا افراد لاقضاء به دین نیز بافضیلت محسوب شوند و این همان بستر مناسب برای تشکیل نهادهایی بود که موجد اهداف مادی برای زندگی انسان‌ها شدند (محمدی، ۱۳۷۷: ۴۲-۴۳).

^{۴۶} در معنای اول، اندیشه‌ها و اعتقادات اخلاقی از فرهنگی به فرهنگی فرق می‌کند و در معنای دوم، هیچ معیار اخلاقی عینی وجود ندارد و اعتقادات اخلاقی هر فرهنگی در همان فرهنگ صحیح است.

حیات انسان در جهان‌بینی سکولار

حیات انسان در جهان‌بینی سکولار در دو ساحت حیات فردی و حیات اجتماعی قابل بررسی است که بدان پرداخته می‌شود

حیات فردی

با پایان دوران عبادت و ریاضت قرون وسطایی، زندگی جدیدی تعریف شد که در آن لذت و خوشی را اصل اساسی زندگی می‌دانست و حتی اعلام کردند امیال و شهوات فرد را هیچ عاملی محدود نمی‌سازد؛ هر فرد عاقلی این حق را دارد که روابط خود را رأساً تعیین نماید (لاسکی، ۱۳۵۳: ۱۶۷). بنابراین حیات فردی در جهان‌بینی سکولار، به معنی زندگی معمولی در صحنه عالم طبیعت است. این حیات بر مبنای خودخواهی/آزادانه در اشباع غرایز طبیعی و در قالب حرکت از ارزش‌مداری به فایده‌گرایی، زندگی اجتماعی را رقم می‌زند. بنایی که بدون التزام به شرایع و بدون جهت‌گیری به سوی هدفی اعلا و الهی است و در آن هرگز احساس تکلیفی نسبت به تخلق به اخلاق عالیه انسانی وجود ندارد (ویلیم، ۱۳۷۷: ۱۹۶).

بنابراین حیات فردی سکولاریستی مستلزم اختصاص یافتن آرمان‌های جدی شخصیت بشری به نمودهای گسیخته و زودگذر زندگی دنیوی است (ویلیم، ۱۳۷۷: ۲۱۷). از این رو اینکه مردم بگویند به خدا اعتقاد دارند، شاهدی بر وجود اعتقاد به ماورا در بین مردم نیست؛ چرا که چنین اعتقادی یا یک انتزاع عقلی صرف بی‌تأثیر در رفتارها یا یک عبارت کلیشه‌ای لفظی متعارف و بی‌حاصل است که مردم از روی عادت دائماً بر زبان می‌آورند، و یا به دلیل بی‌فکری و تبلی مردم است که نمی‌توانند عادت خود را تغییر دهند (ترنس استیس، ۱۳۷۷: ۱۴۷). از این رو شرکت در مراسم مذهبی، حضور یافتن در اماکن مذهبی مثل کلیسا و مسجد، و نیز نذرها، قربانی‌ها، روزه‌داری‌ها، آئین‌های نیایش، هر چند هم از لحاظ عمق باور به تقدس‌شان و هم به لحاظ دفعات وقوع رو به کاهش است ولی به هر حال همین ظواهر را باید در نوع بافت‌های فرهنگی جستجو کرد و چه بسا معانی گوناگونی داشته باشد (ویلسون، ۱۳۷۴: ۱۳۰).

حیات اجتماعی

در جهان‌بینی سکولار هیچ‌گونه امر فوق طبیعی در صحنه پهن‌آور طبیعت انجام نمی‌گیرد و در نتیجه در حیاتی که مختص به حیات دنیوی گردیده، شخصیت آدمی به دست حوادث و وقایع جزئی که پیوسته در حال تغییر است، سپرده شده و این بدان سبب است که اصالت و ثباتی که از فوق طبیعت نشأت می‌گیرد، نفی شده است (ویلیم، ۱۳۷۷: ۲۱۵). این نوع جهان‌بینی، حتی اگر به صورت آگاهانه در ذهن و فکر مردم حضور نداشته باشد ولی پس‌زمینه ناآگاهانه زندگی نوین است (ترنس استیس، ۱۳۷۷: ۱۴۷).

دکترین زندگی اجتماعی در جهان‌بینی سکولار بر این اساس است که در انشا و اجرای قوانین مربوط به اداره حیات جمعی انسان‌ها - مثلاً در حقوق و اقتصاد - تنها انگیزه، تأمین زندگی طبیعی محض است. ثمره این انگیزه برای جامعه این است که پیروی از قوانین و اصول یاد شده تا آنجا که سودی داشته باشد و یا ضرری را از آنان مرتفع سازد قابل قبول است. یعنی قوانین اجتماعی به خودی خود هرگز برای کسی قابل احترام نیست (ویلیم، ۱۳۷۷: ۲۲۷). زیرا در نگرش سکولار، زندگی باید به سوی اهدافی باشد که در ظاهر، اکثریت اجتماع برای خود رقم می‌نند و این مدیریت، بدون عامل دین تعریف می‌شود. همت سکولاریسم بر این است که دین با نهادهای اجتماعی، کوچکترین پیوستگی نداشته باشد، با این ادعا که زندگی بشر نیازی به دین ندارد (همان: ۱۹۶-۱۹۷). پس مفهوم مشیت از عرصه اصلی زندگی طرد می‌گردد تا بسیاری از سنت‌هایی که در تقدیر الهی زندگی مردمان وجود داشت، معنای معتبر خود را از دست بدهد (گلدمن، ۱۳۷۵: ۱۰۸-۱۰۹)؛ بنابراین جامعه در جهان‌بینی سکولار با القای عدم تفاوت بین احکام فردی و اجتماعی در شریعت‌ها (احمدی، ۱۳۷۵: ۶۶)، با تکیه بر دستاوردهای علمی به جای توصیه‌های دینی اداره می‌شود تا تساهل و مدارای نهادهای دینی مبشر سيطرة سیاست غیر دینی بر جامعه باشد (کافی، ۱۳۸۸: ۷۱).

وقتی انسان‌ها خود را قادر بر اداره همه شئون حیات مادی، روانی و معنوی خویش دانستند، می‌یابند که طی این طریق، به وجدان منزّه و پیراسته از آلودگی‌ها نیاز ندارد. از این رو برای آنان، هرکس خودش به تنهایی شایستگی زندگی دارد و از این رو هرگونه نیکوکاری، گذشت و فداکاری در راه اصلاح مردم جامعه منتفی است. به ویژه آن فداکاری‌ای که باعث زجر و شکنجه و چشم‌پوشی از زندگی شود. برابری و برادری در زندگی انسان‌ها بی‌معنا می‌شود و انسان‌های بیگانه از یکدیگر به مرحله «انسان/گرگ/انسان است» می‌رسند. این مرحله به تزلزل و یا نابودی مفهوم و کارکرد «عدالت» منجر می‌شود که یکی از اصول و ارزش‌هایی

است که همواره در زندگی اجتماعی انسان‌ها مطرح بوده است، زیرا عدالت در همه مصادیق و معانی‌اش در تقابل با خودخواهی و منفعت‌طلبی سکولاریستی است. بنابراین در بعد اجتماعی زندگی‌ای که سکولاریسم ترسیم می‌کند، ارزش احساس وظیفه و تکلیف نیز در زندگی از بین می‌رود و چون وحدتی بین انسان‌ها نیست آنها خود را در زندگی سکولاریستی همچون دندان‌های ناآگاه یک ماشین می‌بینند (ویلیم، ۱۳۷۷: ۲۲۱ - ۲۲۸).

نتیجه

سکولاریسم، سکولاریسم نوعی دین است که آموزه‌های اساسی تفکر و اعتقاد بشر را کاملاً مغایر با اصول وحیانی تفسیر می‌کند؛ به گونه‌ای که اشیاء و موجودات را در یک نظم طبیعی معرفی می‌کند و برای خدا یا موجودات روحانی ارزشی در زندگی قائل نیست. وجه سلبی این ایسم جدید، رویگردانی از دین و کاهش سیطره معیارهای دینی است و وجه ایجابی آن اقبال به دنیا و حاکمیت معیارهای این جهانی در همه ابعاد زندگی است. شناخت دقیق این تفکر در گروهی تحلیل جهان بینی خاص آن است. مواضع جهان‌بینی سکولار در سه بعد انسان و خدا، انسان و هموعانش و انسان و عالم خلقت ناشی از این است که در نظام سکولار، سوالات اساسی انسان در ارتباط چهارگانه با خدا، خویشتن، جهان‌هستی و هم‌نوع چگونه پاسخ داده شود.

بررسی جهان‌بینی سکولار در ساحت شناخت خدا نشان می‌دهد که سکولاریسم انگاره خدا را انکار یا اصولاً حضور خدای مشرع را طرد می‌کند و بدین ترتیب روش جدید زندگی بدون خدا را طراحی و ارائه می‌کند. در ساحت شناخت انسان تمرکز اندیشه سکولار صرفاً بر جسم متعلق به دنیای انسان تعلق گرفت و با اهمال نسبت به سرشت روحانی آن نادیده گرفته شد یا انکار شد و بدین ترتیب لذت و خوشی اصل ترین آرمان زندگی بشر و رسالت انسان صرفاً به عنوان وسیله‌ای برای آبادی دنیا و بهره‌مندی از آن معرفی شد. دکنترین زندگی اجتماعی در انشا و اجرای قوانین بر اساس تأمین زندگی طبیعی محض اوست.

تأثیرپذیری از فرایند نوگرایی و نواندیشی گاه به چیره شدن نگرش سکولار یا لاقبل به تسلیم شدن در مقابل این پدیده ختم شود. یکی از ره‌آورهای نواندیشی در جوامع دین‌مدار می‌تواند در نقاب تفکرات، اخلاق و مرام‌ها سکولاریستی ظهور و بروز یابد. جهان‌بینی سکولار نتیجه دگرگونی نظام هستی‌شناسی، خداشناسی و انسان‌شناسی بشر نوین است. برای انسانی که همه چیز را در این دنیا و برای بهره‌بردن انسان از دنیا خلاصه می‌کند؛ نگرشی جز محدودشدن در ماده و مادی‌گرایی، فهم تمام معادلات بر اساس سودجویی، دنیاطلبی، دنیاپرستی و پرورش دیدگاه‌های دنیایی نسبت به انسان و سرنوشت او و منحصردیدن او در لذت‌طلبی، شهوت و قدرت باقی نمی‌ماند.

از این‌رو چنانچه حفظ ایمان و رفتار ایمانی نیازمند رفع و دفع افکار و رفتار مضر و متضاد با آن است شناخت ابعاد دین جدیدی که به نام سکولاریسم در جوامع در حال توسعه است از ضروریات جدی دین‌داری است؛ تخلق و تدین به عقاید، اخلاق و احکام دین‌مداری - بخصوص اسلام - منوط به فهم دقیق نگرش سکولار در تعریف و تبیین ارکان مهم جهان‌بینی آن است. بدین ترتیب بر علما و نخبگان جوامع بخصوص ملت‌های مسلمان لازم است که ضمن شناخت دقیق محتوای این دین نوین با پاسخگویی علمی به مطالب مطرح شده در آن - به نحو غیر مستقیم - زمینه تسهیل تدین به شریعت الهی را فراهم کنند. علاوه بر این، در ساحت عمل به دین نیز لازم است از پذیرش عینی آثار این تفکر اجتناب شود و راه آوردهای عملی دین در زندگی معرفی شود تا موحدین از چرایی و چگونگی بهره‌مندی دینی خود بیش از پیش آگاه شوند. به تعبیر دیگر فهم، تبیین و ابلاغ جهان‌بینی الهی در کنار تبیین و تبیلغ کارکردهای مادی و معنوی متوقع از دین برای ملتزمان حقیقی به باورها و رفتار الهی می‌تواند ساحت‌های حیات مادی و اجتماعی آنها را از آسیب‌های جدی ناشی از حاکمیت نگرش سکولار محافظت نماید. بدون شک بخش قابل توجه این تقابل ایدئولوژیک در جامعه کنونی ما بر عهده حاکمیت، نهادهای حکومتی و حوزه‌های علمیه و دانشگاه‌هاست تا با شناخت لوازم رخنه‌اندیشه‌های سکولار در جامعه با ابزارهای علمی و عملی از دین و مرام مردم محافظت کنند.

منابع و مراجع

- [۱] احمدی، احمد، "سکولاریسم و فرهنگ"، نامه فرهنگ، سال ششم، ش اول، ۱۳۷۵.
- [۲] بابایی، پرویز، فرهنگ اصطلاحات فلسفه: انگلیسی - فارسی، تهران، نگاه، ۱۳۷۴.
- [۳] بستان، حسین، "توسعه و عرفی شدن در ایران"، اسلام و علوم اجتماعی، سال اول، شماره ۲، ۱۳۸۸.
- [۴] بل، دانیل، "دین و فرهنگ در جامعه پسا صنعتی"، ارغنون، ش ۱۸، ۱۳۸۰.
- [۵] بیات، عبدالرسول و دیگران، فرهنگ واژه‌ها، قم، مؤسسه اندیشه و فرهنگ دینی، ۱۳۸۱.
- [۶] ترنس استیس، والتر، دین و نگرش نوین، ترجمه احمد رضا جلیلی، ویراسته مصطفی ملکیان، تهران، حکمت، ۱۳۷۷.
- [۷] تریگ، راجر، دیدگاه‌هایی درباره سرشت آدمی، ترجمه جمعی از مترجمان، ویراسته بهالدین خرمشاهی، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۸۲.
- [۸] جمع پژوهشگران، فرهنگ فلسفه و علوم اجتماعی، [بی‌جا]، پژوهشگاه علوم انسانی، بی تا.
- [۹] حلبی، علی اصغر، انسان در اسلام و مکاتب غربی، تهران، اساطیر، ۱۳۷۴.
- [۱۰] زمردی، محمدرضا. دنیوی شدن در بوته نقد، رشت، نشر حق شناس، ۱۳۸۳.
- [۱۱] سروش، عبدالکریم، سنت و سکولاریسم، تهران، مؤسسه فرهنگی صراط، ۱۳۸۰.
- [۱۲] شجاعی زند، علیرضا، عرفی شدن در تجربه مسیحی و اسلامی، تهران، مرکز بازشناسی اسلام و ایران، ۱۳۸۱.
- [۱۳] کارل فردریش فون وایتگر، "سکولاریزاسیون چیست؟"، نامه فرهنگ، سال ششم، ش دوم، ۱۳۷۵.
- [۱۴] کافی، مجید (۱۳۸۸)، "طرح سنجش تاثیر کثرت گرایی بر سکولار شدن افراد با تحصیلات عالی"، اسلام و علوم اجتماعی، سال ۱، ش ۲، ۷۱.
- [۱۵] کامران، حسن. صراط مستقیم و نقد پلورالیزم دینی، استاد راهنما اکبر میرسپاه. پایان نامه کارشناسی ارشد. رشته الهیات و معارف اسلامی، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره)، ۱۳۸۰.
- [۱۶] گاردنر، جان ویلیام، جنگ علیه خانواده، ترجمه معصومه محمدی، قم، دفتر مطالعات و تحقیقات زنان، ۱۳۸۶.
- [۱۷] گلدمن، لوسین، فلسفه روشننگری، ترجمه شیوا کاویانی، تهران، فکر روز، ۱۳۷۵.
- [۱۸] لاریجانی، محمدجواد، "تفکر سکولار، تفکر این جهانی است"، نامه فرهنگ، سال ششم، ش اول، ۱۳۷۵.
- [۱۹] لاسکی، هارولدجی، سیر آزادی در اروپا، ترجمه رحمت الله مقدم مراغهای، تهران، شرکت سهامی کتاب‌های جیبی با همکاری مؤسسه انتشارات فرانکلین، ۱۳۵۳.
- [۲۰] ماهروزاده، طیبه، "سکولاریسم و فرهنگ"، نامه فرهنگ ۲، سال ششم، ش اول: ۱۷، ۱۳۷۵.
- [۲۱] محمدی، مجید، سر بر آستان قدسی دل در گرو عرفی: درآمدی بر جامعه‌شناسی در ایران، تهران، قطره، ۱۳۷۷.
- [۲۲] منوچهر دین پرست، "بی‌معنایی و معنویت در دین پسامدرن"، بازتاب اندیشه، ش ۳۱، ۱۳۸۱.
- [۲۳] مشکئی، مهدی، درآمدی بر مبانی و فرایند شکل‌گیری مدرنیته، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره)، ۱۳۸۸.
- [۲۴] نصر، سید حسین، جوان مسلمان و دنیای متجدد، مترجم مرتضی اسعدی، تهران، طرح نو، ۱۳۷۳.
- [۲۵] ویلسون، برایان، «جدا انگاری دین و دنیا»، میرچا الیاده، فرهنگ و دین، ترجمه بهاءالدین خرمشاهی، تهران، طرح نو، ۱۳۷۴.
- [۲۶] ویلم، ژان پل، جامعه‌شناسی ادیان، ترجمه عبدالرحیم گواهی، نقد و بررسی محمد تقی جعفری، تهران، تبیان، ۱۳۷۷.
- [۲۷] همّتی، همایون، سکولاریسم در بوته نقد، تهران، معناگرا، ۱۳۸۵.
- [۲۸] همیلتون، ملکم، جامعه‌شناسی دین، ترجمه محسن ثلاثی، تهران، تبیان، ۱۳۷۷.
- [۲۹] هوردن، ویلیام، الهیات پروتستان، ترجمه طاطه‌وس میکائیلیان، تهران، وزارت فرهنگ و آموزش عالی، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۸.

[1] Hornby, A. S ؛ A. P, Cowie ؛A. C, Gimson., *Oxford Advanced Learner's Dictionary of Current English*. New York: Oxford University Press, 1974.

[2] Doniach, N.S, *The Oxford English - Arabic Dictionary of Current Usage*. New York: Oxford University Peress, 1992.

- [3] Merriam, W, Webster's Encyclopedic Unabridged Dictionary of the English Language. *Bexley: Gramercy*, 1996.
- [4] Gould, J., & Kolb, W. *A dictionary of the social sciences* (No. BOOK). The Free Press, 1964.
- [5] Durham, N. C. (1950). *Through Values to Social Interpretation*. NC: *Duke University*.
- [6] Akhavi, S., Esposito, J. L., Haddad, Y. Y., Piscatori, J. P., Sachedina, A., Siddique, S., ... & der Mehden, V. (Eds.). (2004). *The Oxford Encyclopedia of the Modern Islamic World*. Oxford University Press.
- [7] McDonald, W. J., Magner, J. A., & McGuire, M. R. (1967). *The Catholic Encyclopedia*. V.13 *Washington, DC*..